

## آقای قریب گرگانی

آقای عبدالعظیم قریب فرزند مرحوم میرزا علی سررشته دارگرگانی درسال

۱۲۵۶ خورشیدی در قریه کرگان اراک

تولد یافته است. خاندان قریب همه اهل

فضل و دانش بوده‌اند.

نیای آقای قریب مرحوم میرزا

عبدالعظیم مجتهد مؤلف کتاب «جام کوثر»

است. (جام کوثر) دارای نزدیک صد هزار

بیت در بحر تقارب است و نسخه خطی آن

در کتابخانه آقای قریب موجود میباشد و

باین اشعار شروع میشود:

بنام خداوند بالا و پست

که از دانش برتران برتر است



خداوند بخشنده و رهنمای

فرازنده هفت گردان سپهر

از اوهستی و نیستی یافت نام

روان و خردرانگارنده اوست

خداوند داد و خداوند رای

خداوند بهرام و کیوان و مهر

از او پست آغاز و انجام کام

توانا و دانا و دارنده اوست

پدر، میرزا عبدالعظیم میرزا ابوسمیر شیخعلی میرزا بود که پس از فوت پدر خود

مرحوم میرزا آقاسی مستوفی وزیر شیخ‌الملوک (شیخ‌علیمیرزا) کارهای پدرش بوی

مفوض گردید کرسی قلمرو (پسر فتحعلیشاه ملایر) بوده است.

قریب تحصیلات مقدماتی را در گرگان شروع کرده و بسال ۱۳۱۱ قمری برای

تکمیل معلومات بتهران آمده در محضر درس آقا شیخ باقر نهرانی و میرزا طاهر تنکابنی

وسید محمد جماران و سید محمد جواد قاهانی بتحصیل علم معانی و بیان و منطق و فلسفه

و حکمت و هیئت و نجوم پرداخته در سال ۱۳۲۵ قمری در زمان وزارت آقای مخبرالسلطنه

هدایت زبان فرانسه را در کلاس مخصوصی که تحت نظر مسیوکت فرانسوی تشکیل شده بود فراگرفته است.

آقای قریب از سال ۱۳۱۷ قمری در مدارس علمیه و سیاسی ایران و آلمان و دبیرستان نظام مشغول تدریس دستور و ادبیات زبان پارسی بوده و مدت پنج سال افتخار تعلیم اعلیحضرت همایونی را داشته است. و از سال ۱۳۱۸ تا کنون در دانشکده ادبیات (دانشسرای عالی) بتدریس میگذراند.

آقای قریب پنجاه و چند سال است که اوقات خود را بخدمات فرهنگی و تدریس و تألیف و مطالعه و تحریر میگذراند.

از تألیفاتش آنچه تا کنون چاپ رسیده دستور زبان فارسی - بدایة الادب - فرایة الادب - کتاب البدیع - کتاب الاملاء - سخنان شیوا (از منتخبات آثار ادب و نویسندگان شهر) - کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی بامقدمه ادبی و تاریخی و انتقادی منتخب کلیله و دمنه برای دبیرستانها - گلستان سعدی بامقدمه مفصل تاریخ بزمک بامقدمه تاریخی و ادبی و حواشی و تعلیقات در شرح حالات خاندان بزمک و اخلاق و سجایای ایشان است. قریب، میان شعرا و سخنوران بسعدی و فردوسی علاقه خاص دارد و مدتی است به تصحیح و تحشیف کتاب بوستان سعدی از یک نسخه باستانی مشغول میباشد. این نسخه قدیمی که در زمان آغا محمد خان قاجار از بوستان اصلی که بخط سعدی بوده است رونویس شده.

دیگر از تحریرات قریب رساله ایست راجع بداستان یوسف و زلیخا که در سال ۱۳۰۹ نیز ضمن سلسله مقالاتی در مجله آموزش و پرورش بچاپ رسیده است و عقیده دارد که داستان یوسف و زلیخا خلاف آنچه مشهور است از آثار فردوسی نیست و قرآنی موجود است که این داستان در زمان ملکشاه سلجوقی منظوم شده.

قریب، از استادان عالیقدر، کم نظیری است که در مدت پنجاه و اندی سال خدمت فرهنگی همواره با نهایت حسن نظر و پاکی طینت و مناعت طبع بانجام وظیفه مشغول بوده و تنها افتخارش آنست که بسیاری از رجال و معاریف کنونی از شاگردان او میباشند.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۶ با فسخ هفتاد و پنج سال تولد و پنجاهمین سال خدمات فرهنگی قریب، جشن باشکوهی با حضور جمع کثیری از رجال و فرهنگیان و وزراء و استادان دانشگاه برپا شد و جناب آقای ادیب السلطنه سمعی دستخط اعلی حضرت همایونی را آوردند.

«استاد عبدالعظیم قریب - بمناسبت پنجاهمین سال خدمات فرهنگی شما و مخصوصاً زحمات گرانبهایی که در تدریس و ترویج زبان و ادبیات فارسی متحمل شده اید در «مدتی که تصدی استادی ما را داشته اید خود مانیز در این قسمت از افتادات علمی شماسهمی» داشته ایم بدین جهات لازم میدانیم بوسیله صدور این دستخط مراتب رضامندی و «کمال خرسندی خاطر خود را از این خدمات که بی شک موجب تقویت بنیان ملیت» و بسط فرهنگی ایران میباشد ابراز و ضمناً شما را با اعطای نشان درجه ۲ همایون «مفتخر داریم بجناب حسین سمعی رئیس کل تشریفات نیز مأموریت میدهیم که در «جشن فرهنگی که بمناسبت هفتادمین سال تولد شما برگزار میشود بسمت نماینده» مخصوصاً حضور یافته و مراتب قدردانی و مسرت ما را شفاهاً نیز به شما ابلاغ نماید بدین «است در ادامه این خدمت ملی و فرهنگی همیشه میتوانید به عنایات و توجهات مخصوص» «ما مستظهر و مفتخر باشیم. کاخ مهر اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۶» محمد رضا بهاوی»

خازن گنج سخن ، بخرد استاد « قریب »  
سخن آرای و سخن سنج و سخن دان و لیب  
آن گره باز گشاید برانگشت شکیب  
همه را شادی جان است و ترانج نصیب  
زانکه نبود بدل تو نه دروغ و نه فریب  
ای مبارک نفس و روح نوازنده طیب  
چند اگر آب روان دوی نهد سوی نشیب  
سخن از هم گسلد گر شود از تو نهیب  
وی بیدان هنر تازان بی هیچ رقیب  
وی ترا نازی آن مایه که بجای خطیب  
وی خرد بر تو براننده چو بر سوری طیب  
فخر استادی، شایسته تو گاه مشیب  
ز آبیاریت گلستان ادب نغز و رطیب  
هر پژوهنده دانش را غمخور و حبیب  
بزبان پدرانمان نرسد هیچ آسیب  
که بانه سخن پارسی اینگونه غریب

درباره خدمات فرهنگی ایشان سروده بودند قرائت کردند :

سایبان شاد زیاد این هنری مرد ادیب  
شاعر و نحوی دانا و نویسنده راد  
هیچ اگر در سخن مردم پیشین گرهی است  
ای هنریشه که ز این نادره کالا که تراست  
دلغریب است سخنهای تو وین بس عجب است  
گاه بیماری جان از تو شفا جوید خلق  
نظم چون آب ترا عالم بالا است مسیر  
ز آفرین تو بگیرد دل افسرده قرار  
ای باستانی یگنا و بدانانی فرد  
ای ترا پارسی آن پایه که استاد شهید  
ای بتو دانش نازنده چو انگور سی  
رنج شاگردی بایسته تو روز شباب  
شد بر افروخته از سعی تو بازار هنر  
هر کجا جهل کشد سر تو بهادت در پیکار  
این یقین است که با چون تو می استاد سخن  
آشنای دل و دانه رازی میسنده

آید آن روز که آثار سراینده پارس  
تا ز بشکوفه نو رسته بهنگام بهار  
تا نوازنده باغ است بنوروز هزار  
پس از این جشن باشکوه در جلسه ۲۷۴ شورای عالی دانشگاه تصویب شد نشان درجه یک دانش برای  
ایشان تقاضا شود دبیرستان ایرانشهر تهران و تالار دانشکده ادبیات بنام «قریب» موسوم گردید .  
استاد قریب کتابخانه‌ای بالغ بر چهار هزار جلد کتاب اریبی و تاریخی ، چاپی و خطی  
دارد و هنگام فراغت را بمطالعه و تحریر و تالیف میگذراند .

آقای قریب گاهی هم شعر میگوید و منظومانش بیشتر اخلاقی و تریخی است .

### در اندرز یکی از دانشجویان

مگردان سر از گفت آموزگار  
به از بند دل بند بر کوی چیست  
بر غیبت کند گوش و بندد بکار  
کز آن بر گشاید ترا هوش و مغز  
میر دست زی سستی و کاهلی  
از آن رنج بر مایه گنجی بری  
که دردانش و سود آن کرده یاد  
شود بر همه کارها کامکار  
بدانش توان رشتن و بافتن  
بهر آرزو بر توانا بود  
تن سالم و زور و بازوت هست  
چوتیر از کمان رفت ناید بشت  
ز دانش بیفروز تیره روات  
نهال و جودش نیاورده بر  
بری جز ندامت از آن کی بری  
هنرجوی و خوشحوی و فرزانه باش  
ز ناکی همه کزی و کاستی  
بود این ره مردم نیک رای  
بشر نیست آنکو بشر مایل است  
نیایی نکو تر ز نام نکو  
که باشی نکو کار و نیکی بسند  
ره رادی و راستی بسپرنده  
بهشت است آنرا که زشتی بهشت  
چوانرا ز خوی نکو آبروست  
بفرجام هر کار در پیش بین  
سرانگشت حسرت بدندان بری  
دز آگاه و بد راه وی بر مباح  
همه کار بد آید از یار بد  
نه باراست بد ره که دیوود داست  
از آن به که یار بدش همنشین  
رفیق تو از بهر سیم وزر است  
ز کوزه تراود همان کاندروست  
من از نیگمردان شدم نیک مرد  
که چو کشت گندم نخواهد درود

جوانا باندوز من گوش دار  
ترا در جهان بهتر از بند نیست  
خنک آنکه اندرز آموزگار  
ز من بشنوی این بند و اندرز نفر  
بکسب هنر گوش اگر هاقلی  
بنحیصل دانش چو رنجی بری  
دو بینی بگویم من از او ستاد  
کسی کار بدانش برد روزگار  
جهانت را بدانش توان یافتن  
جوانی که در کار کوشا بود  
فراغ جوایی و بیروت هست  
غنیمت شعر فرستی را که هست  
میاسا ز کسب هنر یک زمانت  
جوانی که بالا کند بی هنر  
به بیحاصلی روی اگر آوری  
خردمند و آزاد و مردانه باش  
از آزاده می آید همه راستی  
گر آزاده سوی نیکی گرای  
گر آید به غیر آنکه دانا دل است  
بکار جهان گر کنی چستجو  
نو آنکه شوی نای و او چمنده  
کسانی که بهروز و نیک اخترند  
میلا تن و جان بگردار زشت  
همه ارج مردم ز خوی نکوست  
اگر هوشیاری و گر پیش بین  
بفرجام افعال اگر بنگری  
تن آسان و خودرای و خودسر مباح  
شو یار بد کار و همکار بد  
همه رنج مردم ز یار بد است  
کسی را اگر مار باشد قرین  
ترا یار بد سوی شر رهبر است  
ز بد اصل جز بد نیاید بدوست  
چه نیکو سرود آن سخندان فرد  
بدی بید آنکو بید ره نبود